



# یادی از ژاله اصفهانی

بهروز جباری



ژاله اصفهانی از شعرای شناخته شده معاصر روز ۲۹ نوامبر ۲۰۰۷ در بیمارستانی در لندن درگذشت. او در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در اصفهان متولد شد و در سال ۱۳۲۵ در سن ۲۵ سالگی به اتفاق همسرش که افسر نیروی دریایی بود از ایران به شوروی مهاجرت کرد. ژاله بیشتر ایام زندگی را در خارج از ایران گذراند و بعد از انقلاب اسلامی به ایران بازگشت و پس از مدت کوتاهی راهی دیار غرب شد و در لندن مقیم گردید. از او چندین مجموعه شعر در زمان‌های مختلف به چاپ رسید از جمله: *زنده رود* (در مسکو)، *ای باد شرطه*، *ترنم پرواز*، *موج در موج*، *خروش خاموشی*، *سرود جنگل و شکوه شکفتن*. مطالعه آثارش نشان می‌دهد که او شاعری بسیار با احساس بود با وجود مشکلات زیادی که در زندگی تجربه کرد هیچگاه ناامید نگردید و همواره به آینده امیدوار بود ولی این امید با مسئولیت همراه بود نه با آسودگی و بی‌خیالی. برای او زندگی در امید و حرکت خلاصه می‌شد. در شعر زیبای "ستاره قطبی" که با بیت:

بخند بر من پر سوز ای ستاره قطبی

تو التهاب چه دانی که روشنایی سردی  
آغاز می‌شود، این طور ادامه می‌دهد:  
من آن شراره سوزان قلب گرم زمینم  
تو آن ستاره آسوده سپهر نوردی  
چه سود زان همه زیبایی خموش فسونگر  
اگر نداری سوزی و گرنه نداری دردی  
چه ارزشی بود آن زندگانی ابدی را  
اگر که نیست امیدی و گر که نیست نبردی  
نمی‌دهم به تو یک لحظه عمر کوتاه خود را  
هزار قرن اگر زندگی کنی و بگردی  
متاب بر من بی تاب ای ستاره قطبی  
که من شراره گرمم تو روشنایی سردی  
(خروش خاموشی، ص ۳۷۱)

گاهی تأثیر مطالعه شعر بر شخص چنانست

مهاجر او که قسمتی از آن در زیر آمده در میان اشعار شعرای معاصر جایگاهی خاص دارد: پرنندگان مهاجر در این غروب خموش که ابر تیره تن انداخته به قلّه کوه شما شتاب زده راهی کجا هستید کشیده پر به افق تک تک و گروه گروه چه شد که روی نمودید بر دیار دگر چه شد که از چمن آشنا سفر کردید مگر چه درد و شکنجی در آشیان دیدید که عزم دشت و دمن های دورتر کردید پرنندگان مهاجر دلم به تشویش است که عمر این سفر دورتان دراز شود به باغ باد بهار آید و بدون شما شکوفه های درختان سبب باز شود به دوش روح چه سنگینی دل آزاری است خیال آنکه رهی نیست در پس بن بست برای مردم رهرو در این جهان فراخ هزار راه رهایی و روشنایی هست

(خروش خاموشی، ص ۳۵۴)

در آثار شعرای سال های اخیر گاهی با آثاری مواجه می شوید که هر قدر فکر می کنید منظور شاعر را در نمی یابید و معنی شعر را در نمی یابید. ولی آثار ژاله کاملاً روشن و قابل فهم است و همه جنبه های زندگی مردم را در بر می گیرد.

دکتر شفیعی کدکنی یکی از دلائل شعر خوب را رسوب در حافظه می داند که به نظر من واقعیتی است و اگر این نظر را بپذیریم باید بگوییم که خیلی از آثار ژاله در حافظه ام جا گرفته است. او نیز این معناراً در شعر "شاد بودن هنر است" به صورت دیگری بیان می دارد:

که احساس می کنید او از زبان شما سخن می گوید. چنین احساسی ارزش آثار شاعر را چندین برابر می کند و این یکی از دلائل علاقه من به آثار ژاله اصفهانی است. مثل شعر "کلاغ" که گویی در انتقاد از کسانی سروده شده که به اعتقادات گروهی از مردم که سال ها در کنارشان زندگی می کردند با همه تازگی هایی که داشت هیچگاه توجه نکردند.

روی درخت گردوی گس آن کلاغ پیر  
صد سال خانه کرد و هزاران هزار بار  
گردو از آن درخت بدزدید و خاک کرد  
هر بار روی خاک،

منقار خویش را ز کثافات پاک کرد  
یک بار هم ندید

آن بلبل جوان غزلخوان باغ را  
یا دید و حس نکرد،

آن روح عاشقانه دور از کلاغ را

(خروش خاموشی، ص ۲۱۷)

و در شعر زیر در نهایت زیبایی و اختصار این نکته را بیان می دارد که دوست دارد جهان به صورت یک وطن در آید:

مرا بسوزانید

و خاکسترم را

بر آب های رهای دریا بر افشانید

نه در برکه

نه در رود

که خسته شدم از کرانه های سنگواره

واز مرزهای مسدود

(سرود جنگل، ص ۳۵)

در سال های اخیر که مسئله مهاجرت و غربت برای خیلی از ایرانی ها مطرح است شعر پرنندگان

زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست  
هرکسی نغمه خود خواند و از صحنه رود

صحنه پیوسته بجاست

خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد

(شکوه شکفتن، ص ۳۱)

شعر دلنشین زیر تحت عنوان گیاه وحشی  
کوهم یکی از آثار با احساس ژاله است که به  
عنوان نمونه دیگری از کارهایش آورده می شود:  
گیاه وحشی کوهم نه لاله گلدان  
مرا به بزم خوشی های خودسرانه مبر  
به سردی خشن سنگ خو گرفته دلم  
مرا به خانه مبر  
زادگاه من کوه است  
ز زیر سنگی یک روز سرزدم بیرون  
به زیر سنگی یک روز می شوم مدفون  
سرشت سنگی من آشیان اندوه است  
جدا زیار و دیارم دلم نمی خندد  
ز من طراوت و شادی و رنگ و بوی مخواه  
به غیر حسرت پر خشم و آرزوی مخواه  
گیاه وحشی کوهم در انتظار بهار  
مرا نوازش و گرمی به گریه می آرد  
مرا به گریه میار

(حروش خاموشی، ص ۳۰۴)

\*

من متأسفانه آشنایی و دوستی نزدیک با او  
نداشتم فقط یکی دوبار در انجمن ادب و هنر ایران  
که هر سال در لندن تشکیل می گردد ژاله را  
ملاقات کردم و چون مسئول اداره جلسات شعر  
خوانی بودم یکبار او را دعوت به آمدن روی  
صحنه کردم و او آمد و شعری زیبا خواند و در  
همان جلسه یکی از آثار او را که بسیار مورد

علاقه من است خواندم و فراموش نمی کنم که او  
خیلی تحت تأثیر قرار گرفت. شعر مذکور که امید  
به آینده بهتر را در ذهن زنده نگاه می دارد در  
پایان این یادداشت آورده می شود. روانش شاد و  
یادش در خاطره ها گرمی باد.

ز ابر تیره باران خواهد آمد

چه باران آبشاران خواهد آمد

بشوید خار و خس را از در و دشت

صفای سبزه زاران خواهد آمد

به کام تشنگان پر تکاپو

زلال چشمه ساران خواهد آمد

مزن فریاد ای مرغ شب آهنگ

چه سود از نغمه گردل را کند تنگ

سحرگاهان به گلزار شکوفان

پرستوی بهاران خواهد آمد

کبوتر نامه زرین به منتظر

ز اوج کوهساران خواهد آمد

غم هجران نماند جاودانه

زمان وصل یاران خواهد آمد

ز پای تپه تقدیر برخیز

فراز قله با تندر در آمیز

که بر این دشت خواب آلود خاموش

هیاهوی سواران خواهد آمد

تلاش آنکه در ره جان فدا کرد

به یاد رهسپاران خواهد آمد

نخستین پرتو صبح طلایی

سوی شب زنده داران خواهد آمد

زمان شور و تکاپو آفرین است

هزاران راه نوروی زمین است

و قرن آبستن نظمی نوین است

چه خرم روزگاران خواهد آمد ■